

پیشگفتار مترجم^۱

سیری در روند «غرب‌شناسی»

غرب غرب است و شرق شرق
هیئات که این دوگانه به یکدیگر برسند.
رادپر دکپلینگ

خرده‌گیری و شکایت از شرق‌شناسان، و حتی حمله‌های تند و تیز به آنها، تازگی ندارد. اما ارزیابی اهل مشرق‌زمین از روشها، اهداف و نتایج کار مستشرقان هرچه باشد، در جاهایی از شرق هم محققانی سرگرم نوعی 'غرب‌شناسی' بوده‌اند. رشته شرق‌شناسی، در مفهوم گسترده، باستان‌شناسان، مردم‌شناسان، زبان‌شناسان، دانشگاهیان، فرستادگان سیاسی، بازرگانان، نظامیان، ماجراجویان، هنرمندان، پناهندگان سیاسی، مزدوران و البته جاسوسان را دربرمی‌گرفته است. به همین ترتیب، در روند 'غرب‌شناسی' نیز افرادی از همین دست مشارکت داشته‌اند، هر چند در مقیاس بسیار کوچک‌تر، در شمار بسیار اندک‌تر و با فواصل زمانی بسیار زیادتر.

هر دو روند تقریباً همزمان آغاز شد: با جنگ‌های صلیبی. شوالیه‌ها، ماجراجویان و بزنبهادرهایی که در قرن یازدهم میلادی از اروپا به بیت‌المقدس سرازیر شدند درباره اهل مشرق‌زمین تقریباً هیچ نمی‌دانستند، جز این‌که شنیده بودند مردمان بربر، کافر و مال و منال‌داری‌اند. از این سو، مسلمانان هم

۱ از چاپ اول نخستین مسلمانان در اروپا، نشر مرکز، ۱۳۷۴. ویراست دوم و چاپ‌های دوم و سوم و چهارم (۱۴۰۰) در نشر کارنامه. مشخصات کتاب در وبسایت www.mghaed.com.

در دوره حکومتشان بر آندلس از قرن هشتم میلادی، به فرهنگ و تاریخ ملت مغلوب عنایت چندانی نشان نداده بودند و جز تأثیرهای خود به خود و تدریجی که در نتیجه هر مجاورتی پدید می‌آید، اروپاییها را چندان جدی نگرفته بودند. البته اروپا در آن زمان چیز زیادی برای عرضه کردن به مسلمانان نداشت: در چشم مسلمانان، مذهب فرنگیان منسوخ بود؛ یونان را که علم و فلسفه آن مورد توجهشان بود "رومی" به حساب می‌آوردند، نه فرنگی، و بیشتر با بیزانس^۱ یکی می‌دانستند تا با برهوتهایی در اقالیم دوردست؛ و از جمله برتریهای بسیار مهم آنها پایه علم جدید، رقم‌نویسی ده‌دهی بود که از هند به ایران و نزد اعراب رفت و به اروپا رسید. ریاضیاتی که امروز می‌شناسیم و اساس محاسبه و تفکر انتزاعی علمی ماست با حروف "سیاقی" رومی اصلاً ممکن نبود. چند قرن از هجوم صلیبیون به خاورمیانه گذشت تا مسلمانان رفته‌رفته اندک توجهی به فرنگیان نشان دادند.^۲

خلاصه کردن تاریخ برخورد ملتها به یک یا دو عامل می‌تواند به قیمت نادیده گرفتن عوامل کوچک‌تر اما ظریف و بسیار مؤثری تمام شود که تصویر مواجهه ملتها، آشنایی‌شان با یکدیگر و خصومت یا دوستی پایداریشان را تکمیل می‌کند. با این همه، بناچار باید ترتیبی برای اولویتها قائل شد؛ و فرض گرفتن بینهایت معادله با بینهایت متغیر، در عمل، در حکم به جواب نرسیدن است. مهم این است که انسان معمولاً ابتدا در شرایطی قرار می‌گیرد و سپس در صدد اندیشیدن راهی برای مقابله با آن شرایط، یا بهره‌برداری از آن، برمی‌آید. ما چیزهایی درباره محیط و زمان خویش می‌دانیم، اما تجسم خود ما در کل این جهان، اینکه در کجای تاریخ قرار داریم و موقعیتمان نسبت به قبل و بعد چیست، بسیار دشوارتر است. این نکته را گئورگ لوکاچ چنین مطرح می‌کند که در دنیای باستان، زمانی که نظام برده‌داری فرو می‌پاشید، بردگان هنگام شوریدن بر اربابانشان نمی‌توانسته‌اند واجد آگاهی‌ای تاریخی- طبقاتی از این نوع باشند که

^۱ پایتخت آن: قسطنطنیه، استانبول امروزی.

^۲ برای مرور بر شماری از آرای محققان و تاریخدانان درباره زمینه‌ها و پیامدهای جنگهای صلیبی نگاه کنید به *جانه‌های آشنا*، جلال ستاری (انتشارات توس، ۱۳۷۰) بخصوص دو فصل اول کتاب.

در واقع مشغول شکل‌دادن به مبارزه‌ای طبقاتی و تاریخ‌سازند.^۱ فاصله گرفتن از زمان و مکان و نگاه کردن به کل قضایا از بالا و از دور نه برای برده‌دار ممکن بود و نه برای برده. بر این گفته لوکاچ می‌توان افزود برده رومی به جای خود؛ حتی ناپلئون بناپارت قانون‌نویس هم زمانی که خود را امپراتور خواند و مفهوم جمهوریت انقلاب فرانسه را که آن همه برایش یقه درانده بودند بایگانی کرد، نمی‌توانسته متوجه باشد در واقع به حکم کسانی عمل می‌کند که دنبال حفظ منافع خویشند. آگاهی انباشته‌شده تاریخی مجموع اجزایی نیست که هرکس در هر زمان مقداری کم یا زیاد، یا تعدادی، از آنها را در سر پیرواند و از نوع و مقدار آگاهی خویش با خبر باشد. بنابراین در بررسی روند آشنایی شرقیان می‌توان گفت آن ناظران و کاشفان، از هر دو سو، ملتفت مفاهیمی مانند رویارویی شرق و غرب و غیره که امروز ما مثل نقل و نبات مصرف می‌کنیم نبودند؛ قادر به داشتن چنین ادراک و مفاهیمی هم نمی‌توانستند باشند. حتی در قرن هجدهم در اروپا کسی نمی‌توانست تصور کند روزی مردم آن قاره بر سراسر عالم مسلط خواهند شد، تا چه رسد به نقشه کشیدن و سعی کردن برای دستیابی به این هدف. در ادامه بحث به این نکته برمی‌گردیم.

در کنار روند آشکار غرب‌شناسی در میدان جنگ، روند دیگری نیز در عمق کتابها و در گوشه کتابخانه‌ها و دانشگاه‌ها جریان داشته: محقق اروپایی – یا در کل، انسان غربی – قادر است رمز سنگ‌نوشته‌ها و لوحه‌های عهد باستان مشرق‌زمین را کشف کند و به انسان شرقی بگوید کیست، از کجا آمده و نیاکانش چه کسانی بوده‌اند. در نتیجه، انسان خاورزمینی شاید حق داشته باشد همواره با بدگمانی احساس کند مانند موضوع، شیء یا وسیله‌ای در دست ناظر غربی است که هر طور بخواهد یا صلاح بداند می‌چرخاندش، زیر و بالایش می‌کند، به مطالعه‌اش می‌پردازد، درباره‌اش مطلب می‌نویسد، حکم می‌دهد و قضاوت می‌کند؛ و از همه بدتر، انسان شرقی ناچار است نه تنها به نتایج این داورها

¹ Georg Lucács, *History and Class Consciousness*

به نقل از

The Psychology of Society, selected and edited by Richard Sennett (Vintage Books, New York, 1977).

توجه کند، بلکه در بسیاری موارد آنها را به عنوان منابع معتبری برای شناخت خویش و جهان به کار گیرد.

در روند غرب‌شناسی تاکنون چیزی که بتواند مشابه یا معادل این گونه شناخت باشد به وجود نیامده است. هر تلاش متقابلی از سوی شرقیان برای زیر ذره‌بین گذاشتن غربیان بیدرنگ به این سؤال برمی‌خورد که: با چه روشی می‌خواهید غرب را بررسی کنید؟ اگر همین روشی است که در دانشگاه‌های امروزی رواج دارد، بسیار خوب، ادامه بدهید؛ اگر روش دیگری است، اول باید درستی روشتان را اثبات کنید. آرتور دو گوبینو نویسنده و دیپلمات فرانسوی که دهه ۱۸۵۰ نخستین بار به ایران آمد می‌نویسد:

[محمدتقی] لسان‌الملک [سپهر، مورخ دربار ناصرالدین شاه، سر میز شام] برای اینکه توجه عموم را که به او جلب شده بود به جای دیگری معطوف سازد و به ستایشهایی که از طرز آشپزی اروپاییان کرده بود پایان دهد ادعا کرد همیشه دو چیز اروپاییان او را شگفت‌زده کرده است. یکی این که مللی به این باهوشی فاقد علوم الهی هستند و حال آنکه الهیات به یقین عالی‌ترین و مهم‌ترین علوم انسانی است. دیگر اینکه موسیقی اروپاییان – اگر بتوان صداهای ناهنجاری را که از آلات مختلف خارج می‌شود موسیقی نامید – چرا این قدر بی‌معنی است و شخص را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد؟^۱

گوبینو مانند بسیاری از صاحب‌نظران و مؤلفان غربی هم‌عصرش دیدگاهی

۱ کنت گوبینو، سه سال در آسیا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ‌مه‌دوی (کتاب‌سرا ۱۳۶۷) ص ۴۱۸. بحث سر میز شام هر چه پیشتر می‌رود جالب‌تر می‌شود. لسان‌الملک در دفاع از نظر خویش توضیح می‌دهد: "تأثیر موسیقی ایرانی خیلی بیشتر از موسیقی اروپایی است، چون نه فقط در انسانها ... اثر می‌گذارد بلکه در حیوانات نیز تأثیر می‌بخشد... دوستی داشتم که گله‌ای شتر داشت [و] سه روز شتران خود را در اصطبل بدون آب و غذا نگاه می‌داشت و صبح روز چهارم [که می‌گذاشت حیوانهای تشنه آب بنوشند] شروع به نواختن نی می‌کرد. شتران از آب خوردن باز می‌ایستادند، سرشان را به سوی او برمی‌گرداندند و به آهستگی به او نزدیک می‌شدند، گردنهایشان را خم می‌کردند و به نظر می‌رسید لذت زیادی از شنیدن نوای نی می‌برند. همین که دوست من از نی زدن باز می‌ایستاد، شتران مجدداً به سوی جوی آب می‌دویدند. باز دوست من به نواختن نی می‌پرداخت و باز شتران آب خوردن را فراموش می‌کردند." داستان دیگری درباره تأثیر موسیقی که گوبینو از زبان برادرزاده پادشاه افغانستان، که در همان مجلس حضور دارد، نقل می‌کند حتی از این هم مهم‌تر است.

علناً نژادپرستانه داشت، عمیقاً معتقد به برتری ذاتی انسان اروپایی بود و این اعتقاد را در هر فرصتی اعلام می‌کرد. اما تصویری که به دست می‌دهد چنان دقیق و قلمش چنان برنده است که بایک ضرب پوسته و ظاهر را می‌شکافد و بطن فکر طرف را به نمایش می‌گذارد. با این همه، خوب می‌دانیم طرز فکر امثال لسان‌الملک، که کم هم نیستند، تا امروز فرق چندانی نکرده است.

موضوع تنها این نیست که چرا یک غیراروپایی روی آن همه عالم علوم الهی و دم و دستگاه کلیسا و دیانت خیلی راحت قدم بطلان می‌کشد، و چطور می‌تواند موسیقی غربیان یا هر قوم دیگری را «ناهنجار» و «بی‌معنی» بداند. این شاید حق هر ناظر خارجی باشد که چیزهایی در فرهنگ یک ملت دیگر را از بیخ و بن نپسندد. بحث این است که برای شناخت و معرفی یک ملت بیگانه باید از این‌جا و با این شیوه شروع کرد که خود آن پرستندگان دربارهٔ معبود خویش چگونه فکر می‌کنند، ریشهٔ طرز فکرشان چیست، از چه زمانی و چرا در ذهن آنها پدید آمده و به مرور چه تحولهایی در آن رخ داده است. در اصطلاح اهل منطق، مهمل است که بگوییم موسیقی قبیلهٔ زولو (از دید شخص غربی) یا موسیقی مردم اتریش (از دید شخص شرقی) «بی‌معنی است و شخص را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد.» موسیقی هر قومی، بنا به تعریف، قرار است خود آن جماعت را تحت تأثیر قرار دهد، و لابد می‌دهد؛ خدای هر امتی هم باید در چشم و ذهن آنها ابهت داشته باشد، که لابد دارد، وگرنه نه اسم آن موسیقی است و نه اسم این خدا. لسان‌الملک غذا خوردن با قاشق و چنگال را از غربیان یاد گرفته است و به چنین ظواهر و جزئیات آسانی با تحسین نگاه می‌کند، اما با اساس فکر غربی و جهان‌بینی و روش‌شناسی‌اش بیگانه مانده — یا می‌توان گفت به شیوه‌ای «شرقی» به غرب نگاه می‌کند. فرض ما این نیست که خاورشناسان از هرگونه پیشداوری علیه مردم مشرق‌زمین، ادیان آنها، سنتهای آنها و شیوهٔ نگرششان به جهان عاری بوده‌اند. اما دست‌کم، در جنبهٔ نظری و در اصول، ادعا نمی‌کنند مثلاً موسیقی ایرانی موسیقی نیست یا ادبیات عرب ادبیات نیست. میان غرض‌ورزی و نقض غرض فرق بسیار است.

گذشته از مذهب، بارزترین نقطهٔ برخورد و اختلاف نظر عمیق ناظران شرقی و فرهنگ غرب، موضوع اخلاق بوده است. سؤال همیشگی مسافران و ناظران مسلمان: مردمی تا این حد عاری از «اخلاق انسانی» چگونه توانسته‌اند

به چنین پیشرفت‌هایی دست یابند؟ سؤال متمم: اگر پیروان مذهب منسوخ حتی زمانی که از دین راستین بی‌بهره مانده‌اند و از اخلاق دورافتاده‌اند می‌توانند به بهروزی دنیوی نائل آیند، پس جای مؤمنان راستین در کجاست؟ محمد سعید افندی سفیر عثمانی در پاریس در قرن هجدهم پس از دیدن باغهای زیبای تریانون در فرانسه هر دو سؤال را چنین پاسخ می‌دهد: «این دنیا [ای مغرب‌زمین] زندان مؤمنان و بهشت بی‌دینان است.»

حقانیت قائل نبودن برای غرب محدود به خاورمیانه اسلامی نیست. چینیه، که احتمالاً همواره بی‌دین‌ترین مردم جهان بوده‌اند، و ژاپنیها هم، که از ابتدا احساسی منفی نسبت به مسیحیت نداشتند، گاه با سروری غرب کنار آمده‌اند یا به اجبار به آن تن داده‌اند، اما به نظر می‌رسد هرگز آن را قلباً نپذیرفته باشند. این نکته عجیب نیست. عجیب شاید تکرار همان روند قدیمی واکنش منفی عقب‌افتادگان در برابر پیشرفتادگان باشد. امروز بسیاری از نشریات غرب در توکیو خبرنگار مقیم دارند و مدام کتابهای تازه و تازه‌تری دربارهٔ جامعه، دولت، اقتصاد و دیگر جنبه‌های جامعه ژاپن نوشته می‌شود. در برابر بسیاری از این مطالب، شاید احساس خواننده غیرژاپنی و غیراروپایی این باشد: تصاویری که مؤلفان غربی از جامعه ژاپن در ذهن خوانندگانشان می‌نشانند تا چه حد عادلانه و تا چه حد دقیق است؟ مرور بر پاره‌ای تصاویر مملو از داوری ارزشی غربیان از ژاپن امروز، شاید تا حدی یادآور تصاویری باشد که عثمانیها در قرنهای پیش از اروپا به دست می‌دادند: سعی در پیدا کردن نکات منفی نه به نیت اندرز بلکه به قصد رسواکردن؛ انگشت‌گذاشتن روی تضادها و تفاوت میان حرف و عمل.

شاید کسانی در تصاویر خاکستری و انتقادهای گاه زهرآگین انگلیسیها و فرانسویها و دیگران از ژاپنیها آثاری از بددلی و حسد نسبت به رقیبان پیش‌افتاده بیابند و چنین نتیجه بگیرند که این دنباله همان رفتار مودیان‌ای است که در نوشته‌هایشان نسبت به مردم خاورمیانه و مسلمانان روا داشته‌اند. اما عوامل دیگری هم جز حسن‌نیت یا سوءنیت در کار است. قدرت و ثروت، دارنده آن را زیر نورافکن و ذره‌بین می‌برد و این گونه کاوش سماجت‌آمیز همیشه به نتایجی ملاطفت‌آمیز نمی‌رسد. در واقع، پاره‌ای نوشته‌های عوامانه امروز اروپاییها دربارهٔ جنوب شرقی آسیا را می‌توان همتای نوشته‌های مسافران عثمانی در فرانسه یا پروس قرن هجدهم گرفت. در هر دو دسته مته به خشخاش گذاشتن و

نیش و انتقاد و سرزنش بسیار دیده می‌شود — در نوشته‌های اروپاییان پوشیده‌تر و ملایم‌تر، در نوشته‌های عثمانیها فراوان‌تر و همراه با طعن و لعن صریح‌تر. نسبت آن دو جهان در قرن هجدهم و امروز شاید از نظر فراز و فرود اقتصادی تا حد زیادی شبیه باشد، با این تفاوت که نامها عوض شده‌اند. یک عامل در هر دو دسته نوشته مشترک است: بر واقعیت امور جهان تأثیری نمی‌گذارند، یا تأثیر بسیار کمی می‌گذارند. در هر حال، نوشته‌های ترکهای دو قرن پیش درباره اروپا شاید این تفاوت را با مشاهدات امروز انگلیسیها داشته باشد که دسته دوم دربرگیرنده تلاش بیشتری برای کندوکاو است تا دسته اول. همچنان که پیشتر اشاره شد و می‌توان انتظار داشت، مشاهده و نتیجه‌گیری انسان مشکل بتواند از پیشداوری و حب و بغض خالی باشد؛ آنچه بیشتر اهمیت دارد روش شناخت و تلاش آگاهانه برای قضاوت عینی و رسیدن به ریشه، یا ریشه‌های، پدیده‌هاست — چیزی که در نوشته‌های ناظران عثمانی، حتی نسبت به مؤلفان اروپایی هم‌عصرشان، کمتر به چشم می‌خورد.

در ادامه همین رویارویی، امروز هم از جمله تصورات بعضی 'غرب‌شناسان' یکی این است که گویا زمانی وضع از این قرار بوده که دو دسته مرام و طرز فکر کاملاً متفاوت از غرب وارد شده و در اختیار مشرق‌زمینیان قرار گرفته و اینان می‌توانسته‌اند با خیال آسوده هر کدام را که می‌خواهند بردارند و آن را که نمی‌خواهند دور بیندازند. در یکی از تازه‌ترین کتابهایی که در این زمینه در ایران انتشار یافته، مؤلف آن از همان ابتدا تمدن غرب را به دو بخش "رویه" دانش و کارشناسی تمدن بورژوازی غرب" و "رویه" استعماری تمدن بورژوازی غرب" تقسیم می‌کند.^۱ در توضیح "رویه"^۲ اول می‌آید که آنها عبارت بوده‌اند از "دانشهای گوناگونی مانند پزشکی، نجوم، دریانوردی، فیزیک، شیمی، دانشهای نظامی و نوآندیشی در زمینه دانش تاریخ، حقوق طبیعی، شیوه‌های حکومتی و دیگر مسائل سیاسی و اجتماعی [که] رویه‌ای گسترده و نیرومند از تمدن بورژوازی غرب را تشکیل می‌داد." اما "این تمدن گسترده، ژرف و بسیار خلاق،

۱ دکتر عبدالهادی حائری، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب (امیرکبیر، ۱۳۶۸).

۲ رویه بر وزن مویه و سویه.

رویه‌ای دیگر به نام استعمار را همواره با خود یدک می‌کشید. “از بحث لغوی در کاربرد اسم بورژوازی به جای صفت بورژوایی می‌گذریم و به این نکته می‌رسیم که غرب اساساً چیزی یدک نمی‌کشید. آنچه از راه می‌رسید کشتی توپدار و تفنگهای مدرن به نیت مشخص، علنی و اعلام‌شده تجارت (یا غارت) از طریق فتح و تسلط بر دیگران بود که، به بیان مؤلف همان کتاب، “توده‌های گسترده مردم روی زمین را سخت به ستیز می‌خواند.” استعمارگران با خود ابزار و ادوات بسیار، حتی چاپخانه و کتابخانه، وارد می‌کردند، اما این طرف مغلوب بود که معمولاً به فکر می‌افتاد راز این برتری را دریابد. اشتباه مؤلف کتاب مورد بحث در این است که جای اسب و گاری را عوض می‌کند، علت را به جای معلول می‌گذارد و بر این تصور اصرار می‌ورزد که غرب کتابهای نجوم و هیئت و طب را در دست گرفت و شرقیان را با نیرنگ و فریب مسخر کرد. در واقع امر، قدرت غربی چنان تشنه ثروت‌اندوزی و تا آنجا متکی به تکنولوژی برتر خویش بود که نیاز و فرصتی برای فریب‌دادن کسانی در آن سوی دریاها نداشت. هر جا را که لازم می‌دید و قادر به غلبه بر آن بود تسخیر می‌کرد و هر مخالفتی را با زور یا با سازش از میان برمی‌داشت. پیروان مکتب “استعمار و امپریالیسم زیر نقاب علم و معرفت” و تفسیر تاریخ بر پایه “گاری جلو، اسب عقب” در عالم خیال به انسان شرقی قرن پیش نیروی تشخیص و ستیزی عطا می‌کنند که در آن زمان هنوز نداشت (انگار کسی، برخلاف نظر لوکاج، اسپارتاکوس و بردگان شورشی رومی را با کموناردهای پاریس در قرن نوزدهم مقایسه کند) و بعد می‌پرسند پس چه شد که مردم مشرق نه تنها از مقابله با این هجوم درممانند، بلکه آن جنبه‌های “مفید” را هم نتوانستند خوب یاد بگیرند؟

واقعیت این است که تماس، تأثیرپذیری و ارتباط این دو بخش از جهان همواره نتیجه جنگ و پیامدهای جنگ بوده است. در آسیای صغیر، ترکان عثمانی تنها پس از شکست از روسها در اواخر قرن هجدهم دریافتند دوام سروری بدون ارتش برتر جز در عالم خیال ممکن نیست. در ایران پس از شکستهای نظامی در قفقاز در ابتدای قرن نوزدهم یک بار دیگر به این واقعیت دردناک رسیدند که در دنیا چیزی قدرتمندتر از قشون ظفرنمون قبله عالم هم می‌تواند وجود داشته باشد. در مصر، زمانی که سپاه ناپلئون پا به خشکی گذاشت و قشون بریتانیا به مقابله آن آمد، اهل محل از خواب پریدند و این گمان در آنها

پیدا شد که شاید مسافت بین قاهره و استانبول ابتدا و انتهای عالم نباشد. این روند منحصر به خاورمیانه نبود. چینپها پس از شکستی خفت‌بار از ناوگان بریتانیا در جنگی که اواسط قرن نوزدهم بر سر انحصار تجارت تریاک درگرفت ناچار پذیرفتند داشتن یا نداشتن کشتی تویدار موضوعی سلیقه‌ای نیست. نکته‌ای که قشر نخبه و حکومتگر ماندارین نزدیک به پنج قرن کوشیده بود انکار کند. و باز در شرق آسیا، در همان اوان پس از لنگر انداختن رزمناوهای آمریکایی و رفتار تحکم‌آمیز سرنشینان آنها ژاپنپها پی بردند لاف‌وگراف دربارهٔ تقدس سرزمین آفتاب تابان یک چیز است و به اطاعت واداشتن دیگران با پشتوانهٔ سلاح یک چیز دیگر.

در مورد آن دسته از معدود جوامع اسلامی که در قرنهای هجده و نوزده استقلال خویش را، دست‌کم در فرض، از دست ندادند، روند آشکار و همیشگی برخورد به اروپا کلاً از این قرار بود: غربپها از راه رسیدند، یا همان دور و برها بودند، و قشون مسلمانان را شکست دادند؛ مسلمانان در پی یافتن علت شکست برآمدند و دریافتند باید به جنگ‌افزارهای پیشرفته‌تر مجهز شوند (مشکل اول). ابتدا کسانی را برای آموزش فنون نظامی به کشورشان دعوت کردند؛ سپس کسانی را برای تحصیل علوم نظامی و دیگر دانشهای جدید به غرب فرستادند و این عده پس از تحصیل زبانهای غربی، در بازگشت با خود عادات، عقاید و افکاری به همراه آوردند که با منافع نظامهای مستقر و حکومتهایشان در تضاد بود (مشکل دوم). برتری نظامی در برابر غرب هیچ‌گاه به دست نیامد و نمایش قدرت توپخانه‌های خاورمیانه، در بهترین حالت، به زد و خوردهای مرزی بین خودشان محدود ماند، اما آن افکار و عقاید ره‌آورد غرب اساس جوامع مشرق‌زمین را به هم ریخت یا بر آنها تأثیرهای ژرف گذاشت (مشکل سوم). رسوخ آن افکار و رواج مرامهای جدید جوامع خاورمیانه را دستخوش پاره‌ای عواقب پیش‌بینی‌نشده و گاه ناخوشایند کرد، در حالی که در خود جوامع غرب یا آن نتایج به بار نیامد یا به مرور زمان و در سیر تحول مهار و دفع شد (مشکل چهارم). این فهرست دلبخواهی را البته می‌توان تا مشکل دهم و صدم ادامه داد. به این ترتیب، مردم خاورمیانه و شمال آفریقا که تا دو قرن پیش اعتقاد داشتند واجد اصولی برتر از اصول غرب، و دارای تمدنی‌اند ریشه‌دارتر از تمدن بربرهای کافر‌فرنگی، و در این مواجهه تنها کمبودشان توپهای دورزن و کشتیهای

تندروست، در روند عمل دریافتند اصول اجتماعی، مذهبی و فلسفی و شیوه‌های زندگی‌شان آماج هجوم غرب گشته بی‌آنکه توانسته باشند شکاف بزرگی را که میان تسلیحات غرب و خاورمیانه وجود داشته پر کنند. صدوپنجاه سال پیش قشون محمد شاه قاجار می‌توانست دست به محاصره هرات بزند، اما یک روز هم قادر به تحمل فشار رزمناوهای انگلیسی بر بوشهر و خارگ نبود. امروز هم ارتش عراق می‌تواند به ایران و کویت بنزد، اما توان مقاومت آن در برابر نیروهای غربی صد ساعت بیشتر نیست، در همان حال که همه این جوامع به نوبه خود گرفتار سبک و سنگین کردن و درک و اجرای عقاید و افکاری اند که از غرب آمده است.

تلقى مؤلف نخستین اندیشه‌گران ایرانی و ارزیابی‌اش از مسائل روزگار گذشته مانند این است که دانش‌آموز دبیرستان با خود فکر کند سؤالهای ریاضی دبستان آن‌قدرها هم مشکل نبود و اگر امروز عین همان سؤالها را جلوی بگذارند در چشم به هم زدنی نمره بیست خواهد گرفت. و تازه کاملاً این طور نیست. بسیاری از آن سؤالها همچنان مسئله‌اند. اگر بسته‌بندی "رویه دانش و کارشناسی غرب" را باز کنیم و مواد آن رایکی‌یکی از نظر بگذرانیم، فرضیه مقبولیت این بخش از "تمدن بورژوازی" غرب خیلی جای حرف پیدا می‌کند. دانش پزشکی جدید در مشرق‌زمین با مشکل مواجه شد، هم به این دلیل که با طب جالینوس و بقراط سازگار نبود و هم به این سبب که نیاز به تشریح جسد داشت؛ علمای فیزیک و شیمی باید بارها و بارها تکرار می‌کردند و پوزش می‌خواستند که فعل و انفعالات درون لوله آزمایش نمی‌تواند وجود خدا را نفی یا اثبات کند (در ماجرای بستن مدرسه میرزا حسن رشديه در تبریز در قرن نوزدهم سوءتفاهمی جدی درباره فیزیک و موزیک پیش آمده بود و آن دو را یکی گرفته بودند)؛ علوم طبیعی و نظریه‌های تکامل در دسرساز بودند؛ "نواندیشی در زمینه دانش تاریخ، حقوق طبیعی، شیوه‌های حکومتی و دیگر مسائل" غائله بود، و همچنان هست. در هیچ جای خاورمیانه و در هیچ دوره‌ای فکر "حقوق طبیعی" به آن شکل که در غرب وجود داشت نه تنها پذیرفته نشد، بل هنوز مایه بحث و جدلهای بسیار است.^۱ بنابراین بازنگری تاریخ به این شکل که گویا انتخابهایی

۱ یک کارشناس معاصر ایرانی که تجربه کار در امور و حقوق بین‌المللی در حد نمایندگی

همانند صورت غذای رستوران یا فهرستی در دو ستون با عنوانهای درشت “جنبه‌های نیک غرب” و “جنبه‌های بد غرب” به مشرق‌زمینیان ارائه شد از پایه نادرست است. در همین لحظه حتی در زمینه پاره‌ای ابزار الکترونیک اختلاف‌نظرهایی جدی میان فرهنگ غرب و نظرات غالب در شرق وجود دارد که به‌سازش رسیدن بر سر آنها هیچ آسان به نظر نمی‌رسد؛ محتوای سیاسی فلسفه سوسیال دموکراسی، مفهوم لیبرالیسم و نظریه جدا بودن قانون از اخلاق بماند. نکته بسیار مهم دیگری که در این گونه غرب‌شناسی و غرب‌نگری نادیده گرفته می‌شود این است که در خود مغرب‌زمین نه آن رویه به اصطلاح “خوب” تمدن بورژوازی آسان و یکشبه به دست آمد و نه نبرد بر سر محتوای آن پایان یافته است. برای هر کدام از دستاوردهایی که امروز خیلی راحت و یکجا در چند سطر ردیف می‌شود در غرب نبردها درگرفت، کتابها سوزاندند، از کشته پشته‌ها ساختند و سرها بالای دار رفت. در پایان قرن هفدهم در آمریکا دادگاه تفتیش عقاید و جادوگرگوشی برپا می‌شد؛ حتی در قرن بیستم در همان کشور محافظه‌کاران به برتراند راسل به اتهام “فساد اخلاق” اجازه تدریس در کالجی در نیویورک ندادند، و امروز مدارسشان هر لحظه در این خطرند که عده‌ای از شهروندان اعلام کنند با تدریس این یا آن موضوع در مدرسه فرزندانشان مخالفند. یک رویه این برخورد، دموکراسی است و حق رأی و نظارت شهروند مالیات‌دهنده بر شکل اداره جامعه، و یک جنبه دیگر آن، نبرد تاریک‌اندیشی و ارتجاع است با ترقیخواهی و پیشرفت. اگر در تمدن غرب دو “رویه” بتوان یافت در این جاست، نه در تقابلی موهوم و دلخوشکنک بین “علوم خوب” و “استعمار بد.”

مسلمانان مشرق‌زمین اگر از خیلی پیشتر به فرنگ رفت‌وآمد می‌داشتند و روند آن تحولات را از نزدیک بررسی می‌کردند امروز شاید تاریخ تحول

→ ایران در سازمان ملل دارد می‌گوید “اصولاً هدف اعلامیه حقوق بشر و میثاق مدنی و سیاسی از طرح حق حیات، حفظ جان و احترام به حیات مردم نیست بلکه دفاع از جان مجرمین و محکومین به اعدام در برابر دولت است... بنابراین ضابطه حق حیات اصولاً برای لغو مجازات اعدام تدوین شده نه برای دفاع از جان مردم جامعه.” دکتر رجایی خراسانی، «حق حیات در اعلامیه حقوق بشر و دیدگاه اسلام»، روزنامه رسالت، ۱۹ آذر ۶۷.

اجتماعی غرب در چند جمله خلاصه نمی‌شد و به سردرگمی و کلی‌گویی‌هایی مغلّ معنی در رابطهٔ اسب و گاری نمی‌انجامید. عثمانیها چنین فرصتی داشتند که همسایگان اروپایی‌شان را خوب زیر و بالا کنند و همان روشهای غربیان در بررسی جامعهٔ اسلامی را برای شناخت فرنگ به کار بندند، اما خودبین‌تر و سرکوبگرتر از آن بودند که به‌موقع به چنین کار دشوار و درازمدتی تن دهند. در هر حال، در واقعیت امر، دافعهٔ اروپا به مراتب بیش از جاذبهٔ آن بود. تاجر یا مسافر مسیحی غربی در اصفهان و دمشق و استانبول امکانهای بیشتری برای آسوده زیستن و راحت سفر کردن داشت تا همتای مسلمان او در ونیز و مادرید. در شرق محدودیتهایی که در غرب بر پیروان ادیان دیگر تحمیل می‌شد به آن شدت وجود نداشت. گرچه اسلام گوشت خوک و شراب و ربا را حرام می‌داند، برای اقلیتهای مذهبی در بسیاری جاهای پرجمعیت خاورمیانه، و دست‌کم در بسیاری زمانها، این امکان وجود داشت که مطابق میل خود بخورند و بیاشامند، و مسیحیان و یهودیان به عنوان ذمّیان اهل کتاب به شیوهٔ خویش کار و زندگی کنند. در خاورمیانه، دست‌کم تا اواخر قرن هفدهم، شهرهایی وجود داشت به آبادانی و با امکانات شهرهای بزرگ اروپا، و ساختن کلیسا در این شهرها امری ناممکن، یا حتی عجیب، نبود. در مقابل، در شهرهای اروپا نه‌تنها در قرون وسطی بل تا اواخر قرن نوزدهم مسافر مسلمان حتی از تسهیلات عادی زندگی در مضیقه بود؛ نه حمام و مسجد در دسترس داشت و نه خوراک دلخواهش را می‌توانست مبرا از تماس و مجاورت با نجاساتی مانند سوسیس خون خوک، سلامی گوشت الاغ و سُس شراب به آسانی بیابد. برای مسلمان که طهارت را بسیار مهم می‌دانست بسیار دشوار بود عادت به حمام رفتن را فراموش کند یا به لگنهای زیر تخت و گوشهٔ اتاق اروپاییان خو بگیرد. اگر آن گونه زندگی جسماً ناپاک غرب، و آن همه سگ تاق‌وجفت در آغوش بانوان و حتی در محلهایی که بعداً باید خوابید و نماز خواند، برای فراری دادن مسلمانان کافی نبود، معاشرت فاجرانهٔ مردان و زنان نامحرم در ملاء عام غیرقابل توجیه‌تر از آن بود که برای یک تاجر خداترس جای تأمل داشته باشد.

گذشته از این زوایای فرهنگی و اخلاقی، جنبه‌های فنی و تعیین‌کنندهٔ دیگری هم در کار بود. مسلمانان و مسیحیان قوانین و آئین دادرسی یکدیگر را قبول نداشتند. در عمل، مسیحیان غربی قرن‌ها پیش موفق شدند امتیاز کاپیتولاسیون را

وضع - یا در واقع و عملاً تحمیل - کنند که آنها را از شمول قوانین اسلام و اجبار به حضور در محاکم شرع معاف می‌کرد. در مقابل، مسلمانان هرگز نتوانستند به امتیاز مشابهی دست یابند، عمدتاً به این سبب که مسیحیان می‌گفتند چیزی به نام 'دادگاه شرع عیسی' وجود ندارد، و قوانین آنها از روی مصلحت وقت و ساخته و پرداخته عقلای قوم است و تعطیل‌پذیر و استثنا‌بردار نیست. این حرف بیش از آنکه مسلمانان را متقاعد کند آنها را از فرنگ بیزارتر می‌کرد و بیشتر فراری می‌داد. استنطاق شدن در محکمه کفار یا تظلم نزد قاضی شراپخوار به اندازه کافی بد بود؛ گردن‌نهادن به قوانینی که عده‌ای انسان جایز الخطا سرهم کرده‌اند از این هم بدتر بود. افزوده بر این، مسافران شرقی به پدیده وکیل مدافع به چشم مخدوش‌کننده حق و باطل نگاه می‌کردند و آن را از جمله مفساد بی‌معنی جامعه کفار به حساب می‌آوردند. رسم کاپیتولاسیون (یا قضاوت برون‌مرزی و کنسولی) و نابرابری مسلمانان و مسیحیان در زمینه اجبار به متابعت از قوانین و دادگاههای طرف مقابل را می‌توان یکی از بزرگترین امتیازهای اقتصادی - سیاسی - اجتماعی مسیحیان در جوامع خاورمیانه دانست - امتیازی که پیامدهای آن همچنان ادامه دارد.

به این ترتیب، شمار مسافران و بازرگانان مسلمان در اروپا بسیار کم بود، اقلیتی مقیم که برای بعدیها امکان حضور و فعالیت و شناخت محیط را فراهم کند تقریباً وجود نداشت و خطر تک‌افتادن در جامعه‌ای کفرزده و غریب‌گداز سبب می‌شد مسلمانان هر چه کمتر به اروپا سفر کنند. شرایط غرب در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، چندگانگی فرهنگی و حضور اقوام مهاجر را نباید نمونه اوضاع و احوال قرنهای پیش از آن گرفت. در اروپای قدیم با مسلمانان (و یهودیان) بسیار بدتر رفتار می‌شد تا در خاورمیانه با غیرمسلمانان. این دو طرز رفتار قابل مقایسه نبود. بدرفتاری با یهودیان، از تحقیر مدام و محرومیت از حقوق زیست به شیوه دلخواه گرفته تا قتل و نفی بلد، در اروپا امری عادی به حساب می‌آمد، در حالی که در خاورمیانه از حضور اهل نصارا حتی استقبال هم می‌شد؛ و هر چند، به حکم قانون، آنها را در حاشیه جامعه نگه می‌داشتند، میان سرکوبی و امتیاز ندادن از زمین تا آسمان فرق است.

دشواری بزرگ دیگر در این بود که گویی سفر به اروپا دست‌کم برای مسلمانان ایرانی از همان ابتدا بد از کار در آمد. حتی زمانی که کسانی را برای

مأموریت سیاسی به اروپا فرستادند جز بدنامی و فاجعه چیزی عاید نشد. دو پیشگام فرستادگان دولت ایران به اروپا (اولی در زمان شاه عباس صفوی به انگلستان و دومی در عهد شاه سلطان حسین به فرانسه) چنان افتضاحاتی در محل مأموریتشان به پا کردند که هر دو نفر در راه بازگشت به ایران گویا از ترس مؤاخذه شاه با تریاک دست به خودکشی زدند (شرح مختصری از آن ماجراها در پانویسهای این کتاب آمده است). در ایران کمتر کسی متوجه آن وقایع شد و، مانند خیلی چیزهای دیگر، بعدها در تواریخ غربی بود که فهمیدیم پدرانمان چه دسته گل‌هایی به آب داده‌اند. اما از داستان امتیاز لاتاری و کلاهی که میرزا ملکم خان سفیر ایران در بریتانیا سر ناصرالدین شاه گذاشت حتماً کسان بسیاری خبردار شدند. در هر حال، آگاهی حتی معدودی از سران قوم و نخبگان جامعه هم شاید برای ثبت آن سرشکستگی‌ها در حافظهٔ جمعی ملت کفایت می‌کرد. جایی که دکتر چارلز بل، سرپرست میرزا صادق محصل ایرانی که در زمان محمدشاه قاجار برای تحصیل طب به انگلستان اعزام شد، می‌نویسد او ”برعکس محصلان پیش از خود لب به مشروب الکلی نمی‌زند، که این امر در یک ایرانی حُسن کمیابی است“^۱ دلیلی ندارد گمان کنیم در خود ایران به رفتار گل‌های سرسیدشان در فرنگ افتخار می‌کرده‌اند و حسرت می‌خورده‌اند که کاش راه فرنگ پیش از اینها باز شده بود.

رضاقلی میرزا، نوۀ فتحعلی شاه، در سفرنامه‌اش می‌نویسد در ضیافتی در لندن وقتی خانمها یک‌به‌یک ”گریبان ما را به جهت رقص می‌گرفتند قسمها می‌خوردیم که ما را وقوفی در رقص نیست. عجز و لابه چند کرده تا از ما می‌گذشتند و تا به حال، الله حمد، رقاصی نکرده‌ایم، بعد از این خداوند عالم حفظ فرماید.“^۲ یک نسل بعد اوضاع چنان از این رو به آن رو شد که دیگر جایی برای شکرگزاری نماند. فهرست خریدهای ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان تازه امروز در دسترس همگان قرار می‌گیرد، اما حتی در آن روزگار هم آن همه خرت و پرت و کاسه بشقاب خریدنهای شاه ندیدیدید با پول استقراضی از

۱ دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسیها، ترجمهٔ کریم امامی (نشر نو-نشر زمینه، ۱۳۶۵)، جلد دوم، ص ۲۷۵.

۲ سفرنامهٔ رضاقلی میرزا (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷)، ص ۳۹۵.

بانکهای خارجی نمی‌توانسته است تفریح و تفنّن معقول و مشروع به حساب آید. حتی اگر به حساب می‌آمده، اقلامی مانند «سینه‌بند زنانه اطلس سبز گلابتون و مفتول دوز»، «عکس رنگ‌زده آک‌تریسا^۱ ۵۳ قطعه»، «عکس آک‌تریسا و غیره ۳۷ عدد»، «عکس زنهای برهنه ۲۰۰ قطعه»، «عکس زنهای لخت و هرزه در پاریس به توسط حاجی آقا خریده شده ۲۰ قطعه»، «در وین عکس زنهای هرزه ۴۵ عدد»، «عکس کوچک زنهای لخت ایتنایعی توسط ابوالقاسم میرزا ۴۲ قطعه»^۲ و بسیاری چیزهای نامتعارف دیگر در بار و بنه همایونی ذهن حتی بسیاری از تجددطلبان بالقوه را نسبت به فرنگستان و فرنگی و سفر فرنگ بدین می‌کرد. کسانی که از این قضایا خبردار می‌شدند لابد به خود حق می‌دادند نه تنها به «کشف» فرنگستان علاقه‌ای نداشته باشند بلکه آرزو کنند راه آن دیار کفرپرور و فاسدکننده، چه برای آشنایی با معارف جدید و غور در علل اعتلای مغرب‌زمینیان و چه برای لهو و لعب، تا ابد مسدود بماند. بعدها صادق هدایت در *البعثت الاسلامیه فی البلاد الافرنجیه* مسائلی را که در فرنگ گریبانگیر مسافران مسلمان شرقی می‌شد به تکان‌دهنده‌ترین شکل بیان کرد.

برتری روزافزون اروپا و استیلای آن بر بخش عظیمی از کره زمین در عصر امپریالیسم (از شکست نهایی ناپلئون در ۱۸۱۵ به بعد) سبب شد در مشرق‌زمین ناگهان نسبت به موجودیتی ناشناخته احساس خردکننده ابّهت، وحشت و بدبینی پیدا شود، و این احساس نیز جای خود را به ستایش یا مخالفت غیرمنتقدانه و شیفتگی بی‌دلیل یا خصومت بیش از حد دهد. ملتهای شرق قرن‌ها نیازی به کشف و شناخت اروپا نمی‌دیدند اما ناگهان، یعنی طی کمتر از نیم قرن و در دوره ظهور امپریالیسم در ابتدای قرن نوزدهم، نه تنها ناچار شدند برای آموختن علوم و فنون جدید به سراغ همان بربرهای دوردست و قابل تحقیر دیروز و حریف غالب امروز بروند، بلکه به ستایش بی‌حد و حصری که نسبت به اروپا شکل می‌گرفت میدان دهند، بی‌آنکه در همه موارد قادر به درک اروپا و برخوردی

۱ آکتریس‌ها: زنان بازیگر تئاتر و رقاصه و خواننده کاباره.

۲ *روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان*، به کوشش دکتر محمد اسمعیل رضوانی و فاطمه قاضیها (از انتشارات سازمان اسناد ملی ایران و مؤسسه رسا، ۱۳۶۹)، ص ۲۹۷ تا ۳۲۸.

انتقادی به آن باشند. از این روست که شاید بتوان تا حدی توضیح داد چرا منابعی که ما مستقلاً دربارهٔ اروپا تألیف کرده‌ایم تا این حد ساده‌لوحانه، ناقص و محدود است. امروز هم تاثیر آن دید غیرانتقادی از نظر اصول، ساده‌لوحانه در نفی یا در ستایش، و محدود در زمینهٔ شناخت و ریشه‌یابی فرهنگ و تمدن اروپا، و غرب به طور کلی، همچنان گریبانگیر ماست.^۱

در باب مقایسهٔ تاریخی تمدنهای آسیا و اروپا نظریه‌های متفاوتی ارائه شده؛ یکی از آنها این است که این دو جهان ماهیتاً متفاوت از یکدیگرند و قیاس آنها با یکدیگر اساساً صحیح نیست. بر پایهٔ این دیدگاه، غرب و شرق - به گفتهٔ رادپرد کیپلینگ، نویسندهٔ انگلیسی - "هرگز به هم نخواهند رسید." نظریهٔ دیگری می‌گوید آسیا راه خود را می‌رفت اما اروپا از آن تندتر راند و پیش افتاد. بر پایهٔ این تفسیر، اسپانیا و پرتغال و بعدها انگلستان، مسیری را ادامه دادند که چینها و مسلمانان در صنعت و ریاضیات و طب شروع کرده بودند اما خودشان آن را پی نرفتند. نظریهٔ سومی هم هست که، به بیان آلکسی دو توکویل، نویسندهٔ فرانسوی، می‌گوید آسیا و اروپا "حرکت داشته‌اند، منتها هر کدام در جهت مخالف دیگری حرکت کرده است."^۲

۱ مشتق از خروار: "بله می‌فرمایند مستشرقان عالی جناب! برای ما تاریخ ادبیات نوشته‌اند که می‌خواستیم صد سال نمینوشتند - بله می‌گویند مستشرق‌ها روش تصحیح متون را به ما آموخته‌اند که ایکاش چنین بدعت چرندی را نهاده بودند... از زره و کلاه خود شاهان ما بگیر تا جواهرات و نسخه‌های خطی کتبی که یا بدست علمای طراز اول ایران یا در زمان آنان و در حضور آنان نوشته شده چون ابوریحان و فارابی و خوارزمی و ابن سینا و خیام و غیاث‌الدین جمشید نوشته شده... همه را به غارت برده‌اند. در قبال اینهمه ضرر و زیان، در قبال خالی شدن کشور از نفایس و ذخایر چند هزار ساله و پر شدن موزه‌هایی چون «بریتیش میوزیوم» و کتابخانه‌های شخصی «جستریبتی»ها و کتابخانه‌های پاریس و اسکوریا و موزه‌های آرمنیتاژ و لنینگراد و کتابخانه‌هایشان و موزه‌های سراسر آمریکا، اینها، این فرنگی‌ها و غربی‌ها، به ما چه داده‌اند؟" ابوالقاسم انجوی شیرازی، «علت وجود استشرق و مستشرق»، ماهنامهٔ نگین، شمارهٔ ۸۵، خرداد ۵۱. پیداست نویسندهٔ این ادعای نامیه میان قیمت اسمی و مالکیت نسخ خطی (موضوعی که بیشتر به عتیقه‌فروش‌ها مربوط می‌شود) و بهرهٔ فرهنگی و ارزش محتوایی آنها (که در حیطهٔ تحقیق و تتبع علمی است) فرقی نمی‌بیند: همان مشکل همیشگی و قدیمی متدولوژی و روش استدلال، و همان ستیزه‌جویی از سر استیصال و کمبود اعتماد به نفس.

۲ «مکاتبات کنت گوبینو و الکسی دو توکویل دربارهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در عصر



کتاب حاضر را این نگارنده اندک زمانی پس از انتشار آن دید و ترجمه آن را بی‌فایده ندانست. کتاب در نوع خود کاملاً تازه است و شاید برای نخستین بار به دنیای غرب از چشم مسلمانان نگاه می‌کند و تحقیقی است بدیع درباره «کشف» مغرب‌زمین از سوی سه دولت - ملت مسلمان و همچنان سرآمد خاورمیانه، یعنی عثمانی، ایران و نیز مراکش (که در قرن نوزدهم مصر از نظر اهمیت بین‌المللی جای آن را گرفت). با این همه، به نظر می‌رسد کمبودی دارد که پیش از این هم منتقدانی در غرب بر آن انگشت گذاشته‌اند: پس از مرور بر زمینه نسبتاً دور تاریخی - و شاید دشوار برای بعضی از خوانندگان - در شرح تحولات نیمه اول قرن نوزدهم تمام می‌شود، یعنی زمانی که تازه نبرد متحدین و سنتگرایان در ایران و ترکیه و مصر و دیگر جاها بالا می‌گرفت. اما به این نکته هم باید توجه داشت که عنوان کتاب، «کشف» اروپا از سوی مسلمانان است و روند هر اکتشافی را باید در جایی پایان یافته تلقی کرد؛ این پایان به نظر لوئیس در نیمه اول قرن نوزدهم و در عصر امپریالیسم بود. در این کتاب زمینه تاریخی برخورد، انزجار، آشنایی بیشتر و توجه ملتهای خاورمیانه به فرنگی و فرنگستان مطرح شده است و دنباله بحث شاید بهتر باشد زیر عنوانهای دیگری دنبال شود. با این همه، تحقیق بدیع لوئیس که می‌توان در ادامه آن چندین کتاب دیگر نوشت به احتمال زیاد در شمار کتابهای راهگشا و خواندنی و مرجعی برای تحقیقات بیشتر در این زمینه خواهد ماند.

برنارد لوئیس، محقق بریتانیایی تبار است که سالهاست در آمریکا زندگی و کار می‌کند (مصاحبه‌ای با او که در پایان کتاب آمده می‌تواند روشنگر سابقه کار، دیدگاهها و علایق شخصی و حرفه‌اش باشد). زمینه تخصصی‌اش تاریخ خاورمیانه است و اگر بتوان موضوعی تخصصی برای او قائل شد، عصر عثمانی.

→ قاجار»، ماهنامه نگین، شماره ۸۱، بهمن ۵۱. برای مروری مختصر بر چند نظریه در زمینه مقایسه این دو تمدن نگاه کنید به «چیستان تهاجم فرهنگی»، دکتر حمید عضدانلو، ماهنامه جامعه سالم، شماره شانزدهم، شهریور ۷۳.

خود او آشنایی گسترده‌اش با پیشینه‌ی مرادده عثمانیان با اروپا را مرهون بخت و اقبال خویش و نیز حسن نیت مقامهای دولت ترکیه می‌داند: سال ۱۹۴۹ که درهای بایگانی عهد عثمانی را به روی محققان گشودند او در ترکیه بود و توانست یک سالی به کندوکاو در اسناد آن بپردازد. با منابع فارسی و عربی نیز مستقیماً یا از راه صاحب‌نظران عرب و ایرانی (از جمله مجتبی مینوی که در سرلوحه‌ی کتاب از او به نیکی یاد کرده) آشناست. از او تاکنون دو کتاب به فارسی ترجمه شده است.^۱

به چندین نقد و مرور تأییدآمیز بر کتابهای لوئیس برخوردیم و فشرده‌ای از یکی دو مورد آنها در پایان کتاب آمده، اما تنها نظر مخالفی که درباره‌ی او یافتیم در کتاب شرق‌شناسی، نوشته‌ی ادوارد سعید، دانشگاهی و مؤلف مسیحی فلسطینی‌تبار، است که در آمریکا زندگی می‌کند. از آن کتاب در فارسی جز ترجمه‌ای ناقص (از فرانسه) و محدود به فصل آخر آن موجود نیست.^۲ کتاب سعید، که منتقدانش او را متفکری ”رادیکال شیک“ می‌دانند، حاوی مباحث جورواجوری است که باید به تفصیل به آنها پرداخت و هر چند آکنده از شور و احساسات است، در سطحی به مراتب بالاتر از بسیاری ادعانامه‌های معمولاً انشاگونه‌ای جای دارد که در ایران علیه شرق‌شناسی و خاورشناسان انتشار می‌یابد. در هر حال، شاید بتوان گفت پان عربیسم پراحساس و قوم ستایانه‌ی ادوارد سعید موضوعی است تا حد زیادی مربوط به عصر ماقبل هجوم عراق به کویت که مفهوم به اصطلاح ”امت - ملت“ عرب را در چشم خود متفکران عرب تا حد زیادی دگرگون کرد و زیر سؤال برد. در هر حال، حتماً جا دارد که ترجمه‌ای کامل و معتبر از جدال ادوارد سعید با خاورشناسان هم به نوبه‌ی خود فراهم شود.^۳

۱ تاریخ اسماعیلیان (انتشارات توس، تهران ۱۳۶۲)، فدائیان اسماعیلی (مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، پژوهشگاه، تهران، ۱۳۷۱). هر دو کتاب ترجمه فریدون بدره‌ای.
 ۲ ادوارد سعید، شرق‌شناسی، ترجمه دکتر اصغر عسکری خانقاه، دکتر حامد فولادوند (مؤسسه مطبوعاتی عطائی، تهران، ۱۳۶۱)، ترجمه بخش آخر (از صفحه ۲۸۴ تا ۳۲۸) از ترجمه فرانسه کتاب زیر:

Edward W. Said, *Orientalism* (Vintage Books, New York, 1979).

۳ افزوده‌ی دی ۹۸: در سالهای پس از نوشته‌شدن این پیشگفتار، ترجمه فارسی چند اثر دیگر



در مورد بخشهایی که از منابع فارسی نقل شده، کوشیده‌ایم اصل متن را بیابیم تا نیازی به ترجمه مجدد نباشد. اما در یک مورد، شرح مأموریت آجودانباشی، یکی از بخشهایی که لوئیس نقل کرده در نسخه چاپ تهران نیست (این نکته در جای خود توضیح داده شده است). در مواردی دیگر هم ترجمه پیشین از عربی را، به پاس زحمات دیگران، بر ترجمه جدید از انگلیسی مقدم دانسته‌ایم و از آنها استفاده کرده‌ایم. هر چند نارسایی‌های چنین ترجمه‌هایی با توضیحاتی در پانویس تا حدی ترمیم شده، کار سرسری، بی‌دقت و بی‌روح بعضی از مترجمان آنها بیشتر مایه یأس است تا دلگرمی. برای مثال، در ترجمه‌های ابوالقاسم پاینده از آثار مسعودی از عربی، انگار مترجم توجه زیادی به این نکته نداشته که نوشته مسعودی نه تنها دارای معنی بوده، بلکه در عصر خود منبع علم و اطلاع نخبگان سراسر خاورمیانه به حساب می‌آمده است. از جمله، در ترجمه پاینده از *مروج الذهب و معادن الجواهر* در جایی سخن از شهری به نام «بویره» می‌رود در مملکت «فرنگان» که ۱۵۰ شهر بزرگ دارد. این تعداد شهر بزرگ در دنیای قرون وسطی باید مجموعاً بالای ده میلیون نفر جمعیت داشته و مترجم می‌توانسته با اندکی دقت و پرس‌وجو به این نتیجه برسد که کلمه مورد بحث در نسخه‌های خطی و چاپی غلط ثبت شده است و نمی‌تواند چیزی جز «بریزه» یا «باریزه» یا پاریس باشد. به همین سان، بسیاری از مترجمان و ویراستاران این آثار گویی زیاد در بند چنین جزئیاتی نبوده‌اند که به خواننده توجه بدهند «جلیقیه» چیزی جز تلفظ عربی گالیسیان، «صقلیه» چیزی جز سیسیل، و «بندیقیه» جز تلفظ عربی ونیزیها نیست، و «آنتیوش» همان انطاکیه به تلفظ

→ ادوارد سعید انتشار یافت از جمله متن کامل کتاب *شرق‌شناسی از انگلیسی*. این نگارنده در کتاب *ظلم، جهل و پرزخیمان زمین* در فصلی با عنوان «برخورد فرهنگهای شفاهی و مکتوب در آثار پرفسور، شیخ و شهید» به نگاه سعید و مشاهدات او هم پرداخته است. بخش تاکنون یگانه بحث نگارنده درباره سعید پاسخهای خود اوست در رشته مقالاتش در *الاهرام انگلیسی* به حمله‌های تند همشهریان در فلسطین به کتاب *خاطرات کودکی اش در فلسطین* و قاهره.

فرانسه است. با این اوصاف، عجیب نیست ترجمه آثار کلاسیک اسلامی و عربی به زبانهای اروپایی قابل اعتمادتر، قابل استفاده‌تر و دست‌کم از نظر کلامی و لغوی دارای معنی باشد.

در ترجمه کتاب بسیار مهم و معتبر ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، مترجم ایرانی تصمیم گرفته است شعری سروده ابومظفر ابیوردی در بغداد در سوگ هجوم صلیبیون "رومی" به بیت‌المقدس را حذف کند، با این عذر که "در نقل و ترجمه آن جز از دیدگاه ادبیات تازی فایدتی متصور نبود و سخن به درازا می‌کشاند."^۱ متأسفانه تصمیم نادرستی است. حتی در ترجمه خلاصه آن قصیده به نثر دست‌کم این "فایده متصور" بود که وقتی محقق غربی نظر می‌دهد مردم خاورمیانه قادر به تشخیص امپراتوری روم شرقی در آسیای صغیر از ممالک مسیحی فرنگ در اروپای غربی نبودند، یعنی حتی جهات جغرافیایی و مسیر حرکت مهاجمان غربی را درست نمی‌شناختند، می‌توانستیم حرف او را زیر و بالا کنیم و ببینیم تا چه حد سندیت دارد. فعلاً به برکت بی‌حوصلگی مترجم ایرانی ناچاریم در برابر داوری مؤلف خاورشناس سکوت کنیم.

در جای دیگر، در چاپ "تصحیح" شده آثار البلاد و اخبار العباد، چاپ دانشگاه تهران، به کلماتی برمی‌خوریم از قبیل "شلسوق"، "برذیل"، "شاشین"، "ردوم"، "مغانجه" و "یاجوج و ماجوج" که قرار است به ترتیب اسامی شلسویگ، بوردو، انگلستان، روان، ماینس و اسکاندیناوی باشد. و اینها تازه غیر از موارد نسبتاً رایج‌تری است مانند "اشبیلیه" به جای سویل، "طرطوشه" به جای تورتوسا و "قرطبه" به جای کوردوبا (یا کوردووا). بدون کمک ترجمه‌هایی که از این آثار به زبانهای دیگر شده، رسیدن به این نتیجه که مثلاً منظور از "انطرحت" شهر اوترخت در هلند است بسیار دشوار به نظر می‌رسد.

در میان این منابع، بهترین ویراستاری و چاپ را می‌توان در *مسیر طالبی: سفرنامه میرزا ابوطالب خان*^۲ دید که متأسفانه در ایران بسیار دیر چاپ شد و سالهاست به چاپ دوم نرسیده (برنارد لوئیس دیدگاه انتقادی و هوشمندانه نویسنده ایرانی آن

۱ ابن اثیر، *تاریخ بزرگ اسلام و ایران* (انتشارات علمی، بدون تاریخ، به احتمال زیاد منتشر شده بین سالهای ۱۳۵۱ و ۵۳)، جلد هفدهم، ترجمه علی هاشمی حائری، ص ۲۴۸.
 ۲ به کوشش حسین خدیوچم (انتشارات جیبی و فرانکلین، تهران، ۱۳۵۲).

را در میان همه آثاری که مسافران مسلمان اهل خاورمیانه درباره اروپا نوشته‌اند ممتاز و بل منحصر به فرد می‌داند. و بهترین ترجمه در میان منابع مورد بحث را می‌توان مقدمه‌ی ابن‌خلدون دانست.^۱



تمایل به ایجاد نوعی موازنه میان خاورشناسی و 'باخترشناسی'، بدین معنی که بکوشیم ترازنامه‌ای درست کنیم که ستونهای به اصطلاح بدهکار و بستانکار دو طرف کاملاً برابر باشد، طرز فکر مثبت و اخلاقی نیست. خود مفهوم بدهکار و بستانکار هم راه به جایی نمی‌برد. خاورشناسان حتی در مواردی که در حسن نیتشان جای تردید نبوده گاه از درک روح مردم یا جوهر فرهنگی که روی آن کار می‌کرده‌اند تا حدودی درمانده‌اند، و مردمی که موضوع بحث بوده‌اند از بدفهمی یا شائبه بددلی مستشرق رنجیده‌اند. 'غرب‌شناسان' هم در بسیاری موارد اشتباههای مشابهی کرده‌اند اما مردم مغرب‌زمین معمولاً دچار رنجش و خشم نشده‌اند یا دست‌کم احساسشان را به آسانی و به شکلی عاطفی بروز نداده‌اند. خونسردی غربیان در برابر خرده‌گیریهای شرقیان تا حدی به سبب رشد روحیه قبول انتقاد و مدارا در آنهاست، و تا حد بیشتری به سبب برتری و قدرتی است که در برابر شرق در خود احساس می‌کنند.

در هر حال، روش‌شناسی محققان غربی در برخورد به خاورزمین نه بی‌عیب است و نه آن محققان از هرگونه پیشداوری عاری‌اند. مهم این است که ناظر شرقی در زمینه برخورد بر غرب بتواند به بهبود آن روشها کمک کند. برخورد کمتر عاطفی و بیشتر تحلیلی می‌تواند یکی از مهمترین جنبه‌های چنین کمکی باشد. میرزا ابوطالب خان اصفهانی به احتمال زیاد نخستین ناظر ایرانی بود که درباره اروپا نظر مکتوب داد و از اروپاییان انتقادهایی بسیار تند و تیز کرد. آنچه اعتبار نوشته او را حفظ می‌کند نه ستایش اوست از صنعت و فنون فرنگیان و نه نیشهای اوست به آرایش زنان و پیرایش مردان فرنگ. ارزش نوشته میرزا

۱ ترجمه محمد پروین گنابادی (انتشارات علمی و فرهنگی، وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۲، دو جلد).

ابوطالب در نگاه دقیق و مشاهده به قصد شناخت، حس انصاف و تعادل در قضاوت، و دقت نظر در ترسیم جزء در زمینه کل است. با این تلقی و پرسش شروع نمی‌کند که اروپاییان خوبند یا بد؛ می‌کوشد دریابد منظورشان از هر کاری که می‌کنند چیست و هر طرز فکری در آنها منجر به چه نوع عملی می‌شود. تکیه و سواس‌آمیز بر نقایص و خطاهای فرنگیان در برخورد به مشرق‌زمینیان نمی‌تواند توجیه‌کننده خطاهای به همان اندازه واضح شرقیان در فهم، شناخت، تجزیه و تحلیل و به تصویر کشیدن فرهنگ و تمدن فرنگستان باشد. این کتاب مروری است بر کارنامه نخستین ناظران اهل خاورمیانه در این زمینه.

م. ق.

بهمن ۷۳